

چکیده

شعر عاشورایی شاخه‌ای از شعر آیینی و مذهبی است که به حادثه عاشورا، امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا اشاره دارد و در قالب مدح، مرثیه و روایت تاریخی و حماسی به بیان این رویداد عظیم می‌پردازد. بنا بر حدیث «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» نهضت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و زمین کربلا محدود نمی‌شود و در واقع عاشورا یک حادثه نیست؛ فرهنگ است.

نخستین اشعار عاشورایی هم‌زمان با این رویداد عظیم در صحرای کربلا در رجزخوانی‌های یاران سیدالشهدا علیه السلام شکل گرفت و پس از آن در مرثیه‌های جانسوز کاروان اسیران که در مسیر کربلا تا شام، افزون بر بیان اندوه و ماتم، حاکمان ستمگر زمانه و قاتلان شهیدان کربلا را به باد انتقاد می‌گرفتند، نمود دیگری یافت و در شکل‌گیری قیام‌های پس از نهضت کربلا مؤثر بود.

نهضت فکری امام حسین علیه السلام در سوگواری و مرثیه و مدح و حتی اشعار اعتراضی ادامه یافت و کسانی چون فرزدق، دعبل خزایی و دیگران با سروده‌های خود آن را جاودانه کردند. در زبان فارسی نیز شعر عاشورایی در سده پنجم با کسایی مروزی آغاز شد، با محتشم کاشانی به اوج رسید و تا امروز ادامه دارد.

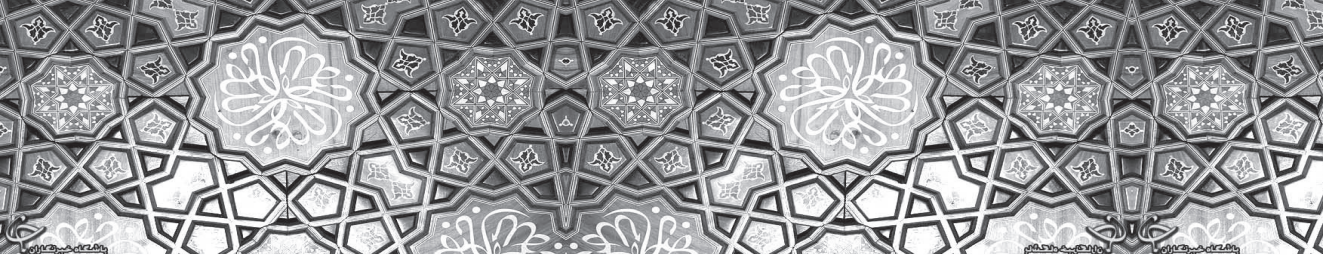
واژگان کلیدی: امام حسین علیه السلام شعر عاشورایی، شعر آیینی، عاشورا، کربلا.



کربلا، خاک لاله خیز

گویا سرشته خاک تو از نافه ختن
سازد به سلسیل فرات برابری
گر لاله را چو عارض عذرا دهیش زیب
گه داغ‌ها به هر دلی چون لاله آوری
عمان نه‌ای که همچو صدف باشدت گهر
لیکن ز نسترن، تو دو صد گوهر آوری
خود آسمان نه‌ای وز گل‌های رنگ رنگ
افزون‌تر از شماره تو را هست اختری
معمار روزگار، ایا دشت کربلا
بگشودت از نعیم جنان گوئیا دری
آغشته‌ای به خون که، ای خاک، کز شرف
عود مجسمی و عبیر مصوری
ای خاک! بهر قتل جوانان فاطمه
رویده از زمین تو پیکان خنجری
ای کربلا! هنوز ز خون‌های محترم
همواره هست سطح تو چون لاله اختری
جسم حسین به روی تو گردیده است نرم
از سم اسب‌ها که دمامد معطری؟

میرزا محمدعلی رانی (چاکر)



غم کربلا

آمد محرم و غم عظمای کربلا
خون می تراود از دل صحرای کربلا
چشمان توست مصحف غم‌های کربلا
داری به دوش، پرچم آقای کربلا

هر صبح و شام، غرق عزا گریه می کنی
با روضه‌های کرب و بلا گریه می کنی
در حیرتم که با دلت این غم چه می کند
شب‌های داغ و شیون و ماتم چه می کند
با چشم‌هات، اشک دمام چه می کند
زخمی‌ترین غروب محرم چه می کند

امشب بیا که روضه بخوانی برای مان
صاحب عزای خون خدا، صاحب الزمان
امشب بیا و با دل خونین جگر بخوان
از ماه خون گرفته و شق القمر بخوان
از شام بی کسی و شب بی سحر بخوان
از روضه‌های عمه‌تان بیشتر بخوان

وقتی که چشم‌های تو از غم لبالب است
آینه غریبی و غم‌های زینب است
این خاک، غرق ندبه و آه است، العجل
هر صبح جمعه چشم به راه است، العجل
آل عبا بدون پناه است، العجل
بر روی نیزه‌ها سر ماه است، العجل

یا این دل شکسته ما را صبور کن
یا لا اقل به خاطر زینب ظهور کن

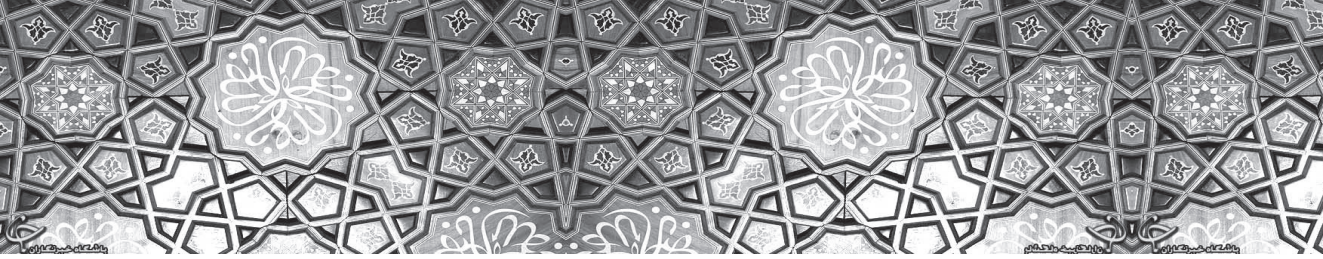
(یوسف رحیمی)



غم نینوا

پر زد دوباره مرغ دلم، کربلای تان
پیچید از تمام وجودم صدای تان
یک کوه غصّه روی دلم می نشست، تا
آغاز شد دوباره غم نینوای تان
تا گفتم «السلام علیک» دلم شکست
از بس که سخت بود غم روضه های تان
تا خواستم که نام شما آورم به لب
اشک آمد و نوشت که جانم فدای تان
یعقوب وار در تپش روضه خیس شد
چشمم ز داغ ماتم عظمی برای تان
باریده بود فصل عطش بر نگاه دشت
افتاده پرده دید سری را درون تشت
لرزید کائنات و هر آنچه درون آن
پیچید چشم شاعر دلخون به آسمان
یا رب صدای کیست که لرزانده عالمین
آمد ندا: صدای حسین است، یا حسین

(حسین سنگری)



خاک سر کوی تو

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدم اند
سوختگانِ غمت، با غم دل همدم اند
هر که غمت را خرید، عشرت عالم فروخت
باخبرانِ غمت، بی خبر از عالم اند
در شکن طُرّه‌ات، بسته دل عالمی است
و آن همه دل‌بستگان، عقده‌گشای هم اند
تاج سرِ بوالبشر، خاک شهیدان توست
کاین شهدا تا ابد، فخر بنی آدم اند
چون به جهان خرمی جز غم روی تو نیست
پادشهانِ غمت، مست شراب غم اند
گشت چو در کربلا، رایتِ عشقت بلند
خیلِ مَلک در رکوع، پیش لوایت خم اند
خاک سر کوی تو، زنده کند مرده را
زان که شهیدان تو، جمله مسیحا دم اند
هر دم از این کشتگان، گر طلبی بذل جان
در قدمت جان‌فشان، با قدمی محکم اند

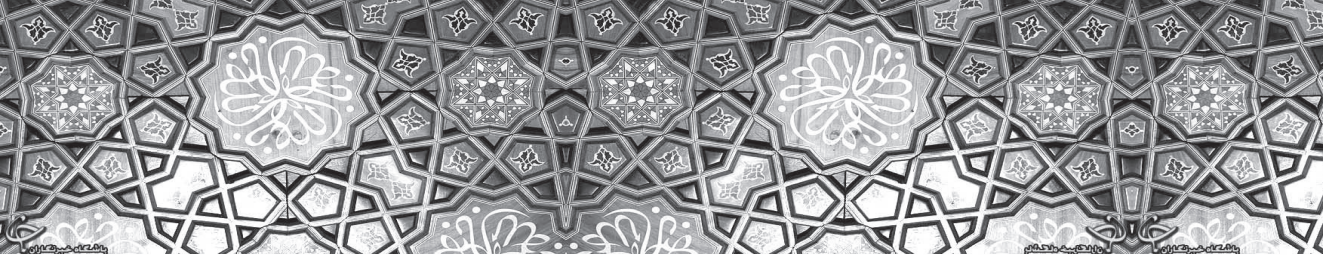
(فؤاد کرمانی)



خاک درگاه حسین علیه السلام

اگر بر آستان خوانی مرا، خاک درت گردم
و گر از در برانی، خاک پای لشکرت گردم
به درگاهت غبار آسا، نشستم بر نمی خیزم
و گر بفشانی ام چون گرد، بر گرد سرت گردم
علی شیر خدا، باب تو شیر خود به قاتل داد
تو ای دل‌بند او می‌سند، نومید از درت گردم
دل و جانم ز تاب شرم همچون شمع می‌سوزد
بده پروانه تا پروانه‌وش، خاکسترت گردم
بین از کرده خود سر بزیرم، سر بلندم کن
مرا رخصت بده تا پیشمرگ اکبرت گردم
اگر باشد به دستم اختیاری، بعد سر دادن
سرم گیرم به دست و باز بر گرد سرت گردم
به صد تعظیم، نام فاطمه آرم به لب، یعنی
که خواهم رستگار از فیض نام مادرت گردم

(علی انسانی)



دل‌های کربلایی

جان به عشق تو مبتلاست حسین
دل به یاد تو کربلاست حسین
آفرینش بهای خون تو نیست
ذات حق بر تو خون‌بهاست حسین
دردمندان هر دو عالم را
گرد زوار تو، دواست حسین
قبرشش گوشه‌ات ز چهار طرف
کعبه عشق انبیاست حسین
سرخ از خونت، ای خدا را خون
روی زهرا و مصطفاست حسین
به تن پاره پارهات سوگند
که مزار تو قلب ماست حسین
با کدامین دعا گشایم لب؟
ذکر تو خوش‌ترین دعاست حسین
به قیام مقدّست سوگند
از تو اسلام را بقاست حسین

(غلامرضا سازگار)

فَرات

ای بسته بر زیارت قدّ تو، قامت، آب
شرمندۀ مرّوت تو تا قیامت، آب
در ظهر عشق، عکس تو لغزید در فرات
شد چشمۀ حماسه ز جوش شهامت، آب
لب تر نکردی از ادب ای روح تشنگی
آموخت درس عاشقی و استقامت، آب
از نقش سجده کرده نخل بلند تو
آینه‌ای است خفته در آه ملامت، آب
زینب، حسین را به گل سرخ خون شناخت
بر تربت تو بود نشان و علامت، آب
می‌خوانمت به نام ابوالفضل و شوق را
در دیدگان منتظرم بسته قامت، آب
آمد به آستان تو گریان و عذرخواه
با عزم پای‌بوسی و قصد اقامت، آب

(خسرو احتشامی)

کربلای نماز

وضوی خون

چون قحط آب بود، شه از خون وضو گرفت
اندر حضور دوست، به مقتل نماز کرد
یک سجده کرد و داد سر اندر رضای دوست
اهل نماز را دو جهان سرفراز کرد

نماز خون

نازم به عاشقی که در عشق، باز کرد
در خاک و خون تپیدن او کشف راز کرد
تا هر بشر بداند اهمیت نماز
با خون وضو گرفت و شروع نماز کرد

نماز ظهر عاشورا

نازم به قیام و قامت والایت
هنگامه عشق، چشم چون دریایت
خاموش در آن میانه غوغا کردی
نازم به نماز ظهر عاشورایت



فدایی نماز

در هر نفسش سوز و گداز است حسین
سرچشمه هر راز و نیاز است حسین
می خواند نماز آخرین را در خون
یعنی که فدایی حسین است نماز

احیای نماز

سرو آزاد تویی، لاله و شمشاد تویی
تا ابد در افق عاطفه، فریاد تویی
چون به احیای نماز است قیام تو حسین
من فدای عطش سرخ کلام تو حسین

حفظ نماز

آن تابش بی غروب در پهنه دشت
از معرکه کرب و بلا بازنگشت
بگذشت ز هر چه داشت، حتی سر و جان
اما ز نماز خویش، هرگز نگذشت

سر فدای نماز

شمعی است که سوز و ساز را ترک نکرد
در باب دعا، نماز را ترک نکرد
این عشق چه عشقی است که در جنگ حسین
سر داد، ولی نماز را ترک نکرد